

E}dg®α' Á ¿Š }£-ò \êZÁÉ• ä... Ò•£^ fd

علی جوادی

Email: Ali_Javadi@yahoo.com

Tel: 001-310-804-5925

با تشکر از پاسختان به مباحث و نکاتی که من پیرامون بحث شما و آن دانشجوی عزیز دانشگاه صنعتی مطرح کرده ام.

نقد و جدل سیاسی پیرامون مسائل اساسی و گرهی جامعه از نقطه نظر ما آن پروسه ای است که میتواند به شناخت بیشتر از جوهر و ماهیت فعالیت نیروهای متفاوت سیاسی در جامعه منجر شود. نقد آن پروسه ضروری است که نیروهای سیاسی متفاوت را مورد محک و قضاوت جامعه و مردم قرار میدهد. امکان انتخاب آزادانه و مهمتر از آن انتخاب آگاهانه را به مردم میدهد. ما جریانی هستیم که نقد و مبارزه سیاسی متمدنانه ابزار پیشبرد اهدافمان در جنبشهای اجتماعی است. نقد و جدل سیاسی ابزار ما برای گسترش آراء و عقایدمان در صفوف جامعه است. برای نقد و جدل سیاسی هیچگونه محدودیت و قید و شرطی قائل نیستیم. معتقدیم که همگان باید بتوانند آزادانه کلیه جوانب سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و ایدئولوژیک در جامعه را مورد نقد و بررسی قرار دهند. هرگونه تلاش برای محدود کردن آزادی نقد را تحت عناوینی چون "مقدسات" ملی و میهنی و مذهبی و تحت هر شرایطی، "جنگی" و غیره، را ضدیت با اصل اساسی و پایه‌ای آزادی بی قید و شرط ابراز وجود قلمداد میکنیم. حق جستجو و اطلاع از حقیقت در مورد کلیه جوانب زندگی اجتماعی را حق تخطی ناپذیر همگان میدانیم و برای دستیابی به آن مبارزه میکنیم. و در این ارتباط خواهان از میان رفتن هر گونه تحریکات و تهدیدات مذهبی و ملی و قومی و سنتی علیه بیان آزاد و نظرات آحاد جامعه هستیم. ما آزادی کامل و بی قید و شرط سیاسی را شرط اول جامعه ای آزاد و انسانی میدانیم.

با این مقدمه و توضیح به سئوالاتی که شما در مقابل مباحث من طرح کرده اید پاسخ میدهم. اما در عین حال سئوالاتی نیز از شما دارم که در پایان این نوشته به آن می پردازم. ابتدا برای کامل بودن مطلب سئوالتان را تکرار میکنم و سپس به آن پاسخ میدهم. اما قبل از آن این نکته را هم ذکر کنم که من ملاحظات احتمالی در یک چنین بحثی را بخاطر موقعیت شما کاملاً درک میکنم و سعی میکنم بحشم

را در چنین محدوده ای و با دامنه قابل قبول عرضه و بیان کنم. می پرسید:

حشمت طبرزدی: شما گفتید که ما در یک جنبش ملی - اسلامی هستیم. من میخوامم پیرسم این برداشت را از کجا پیدا کرده اید؟ با توجه به اینکه من در تمام فعالیتها و مواضع و از طریق جبهه دمکراتیک ایران اعلام کرده ام که ما یک جریان آزادیخواه و سوسیال دمکرات هستیم. و تاکید کرده ام که در مبارزات و فعالیتها مذهب و هر نوع ایدئولوژی را تفکیک میکنیم و این کار را کرده ام. ولی شما اصرار دارید برای جنبش ما یک ایدئولوژی فرض کنید! شاید با مواضع جنبش ما آشنایی زیادی نداشته باشید. پس ما بر این باور هستیم که حکومت و مبارزه و قدرت را باید از مذهب جدا کرد و سکولار هستیم.

علی جوادی: اینکه شما نیز خواهان جدایی مذهب از دولت شده اید امری کاملا مثبت است. و خوشحالم که چنین خواستی را در برنامه سیاسی فعالیتهایتان گنجانده اید. یک خواست پایه ای مردم در بیست و سه سال حاکمیت رژیم اسلامی جدایی دین از دولت و تشکیل یک نظام سکولار و مدرن و امروزی است. جنبش ما هرگز از رژیم جمهوری اسلامی، در هیچ دوره ای، به هیچ بهانه ای از جمله "دولت ضد امپریالیست" و یا حکومت "ملی و مترقی"، کوچکترین دفاعی نکرد. برعکس. ما هرگز رژیم اسلامی را دولت مشروع مردم ایران قلمداد نکردیم. امروز دیگر بر همگان اثبات شده است که اکثریت عظیم جامعه ایران خواهان جدایی کامل حاکمیت و قدرت دولتی و نظام اداری در کشور از مذهب و اضافه میکنم خواهان جدایی دولت از قومیت و ملیت و نژاد و هر ایدئولوژی و نهادی است که ناقض اصل برابری کامل و همه جانبه حقوق مدنی همه شهروندان بطور یکسان است. ایجاد یک دولت و نظام سیاسی سکولار و مدرن قدم اول در راه رهایی همه جانبه انسانها از چنگال خرافات و تعصبات مذهبی، ملی، قومی، نژادی و جنسی است.

اما مسلما می پذیرید که در ارزیابی از سنت سیاسی و اجتماعی جریان شما و اصولا هر جریان دیگری نمیتوان و نباید به یک مقطع از تاریخ این فعالیت سیاسی اشاره کرد و فقط یک مقطع و یک دوره را ملاک ارزیابی و قضاوت قرار داد. جریان شما اخیرا، بعد از شکست و ورشکستگی کامل دوم خرداد، بعد از تظاهراتها و اعتراضات گسترده جوانان، بعد از شورش ۱۸ تیر، بعد از دستگیری و زندانی شدن حتی بسیاری از نیروهای موسوم به ملی - مذهبی و خودتان، بعد از تظاهراتهای گسترده مردم در "جنبش فوتبال"، خواهان چنین مطالبه ای و خلاصی از رژیم اسلامی شده است، مطرح کرده اید. آیا به این خاطر نیست که هنوز میخواهید پایی در هر دو سمت دیوار داشته باشید؟ حتما بخاطر دارید که جریان شما در اولین تظاهراتهایی که در جلوی دانشگاه تهران برگزار شد، خواستار "مشروط" کردن ولایت فقیه بود. جریانی در درون "دفتر تحکیم وحدت" حوزه و دانشگاه بودید. دوم خرداد را دریچه ای برای آزادی مردم در ایران قلمداد میکردید. و هنوز که هنوز است خواهان "جذب" اصلاح طلبان دولتی، نیروهای چون سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، "خط امامی" سابق با آن سوابق و پرونده سیاسی به جریان و اهداف خود

هستید. آنها را متحد سیاسی خود بشمار می آورید. استراتژی سیاسی خود را بر اساس همراهی و اتکا به آنها استوار کرده اید. دست کمک بسوی "حضرات آیات عظام"، چه آنها که مورد غضب رژیم واقع شده اند و چه آنها که کماکان از مهره های این رژیم هستند، دراز میکنید. شاید بگوئید که ما تغییر کرده ایم. باید این تغییرات سیاسی را ملاحظه کرد. اما آیا نباید این تغییر و تحول را با نقد سیاسی گذشته همراه کرد؟ آیا بنظرتان نباید گفت که چرا زمانی خواهان "مشروط" کردن ولایت فقیه بودید و امروز خواهان جدایی دین از دولت؟ شاید بگوئید که ضرورت سیاسی زمانه چنین ایجاب میکرد. شاید این تغییر مواضع را به پای "پراگماتیسم" سیاسی خود بگذارید. شاید! اما تکلیف حقیقت سیاسی چه میشود؟ شاید بگوئید که آدمها عوض میشوند. دستخوش تغییر و تحول میشوند. مسلما! همانطور که جریان خود شما چنین تغییراتی را از سر گذرانده است. اما قبول کنید که سنتهای سیاسی، جایگاه اجتماعی جریانات سیاسی، مختصات عمومی جنبشهای اجتماعی، مستقل از تغییر و تحولاتی که در طول زمان از سر میگذرانند، امری دیرپا تر و جا افتاده تری هستند. بر بستر معین و داده شده ای حرکت میکنند که این بستر دارای مولفه ها و خصوصیتی است که کاملا قابل ترسیم و تبیین هستند. حتما می پذیرید که جنبشهای سیاسی - اجتماعی جایگاه و مختصات عمومیشان کمتر دستخوش تغییرات روزمره میشود.

شما استدلال میکنید از آنجائیکه خواهان جدایی دین از دولت شده اید پس نیرویی در جنبش ملی - اسلامی نیستید. به این ارزیابی من از جریان خود معترضید. بنظرم این استدلال ناقص و گمراه کننده است. دو نکته: ۱- ببینید زمانیکه از جنبشهای اجتماعی طبقاتی معین صحبت میشود الزاما یک سازمان، گروه و یا جریان معین مد نظر نیست. یک جنبش اجتماعی خاص میتواند در هر دوره از خود گروهبندهای سیاسی متعددی بیرون دهد. "جنبشها در پاسخ به مسائل مبرم اجتماعی و سیاسی و بعنوان جزئی از مبارزه طبقاتی در دوره های کمابیش طولانی تری پدیدار میشوند. احزاب سیاسی، اما، بیانگر فعل و انفعالات سازمانی و مبارزاتی کنکرت تر و دوره ای تر و معمولا ناپایدارتری در درون این جنبشها هستند. برای مثال ناسیونالیسم و جنبش ضد استعماری در کشورهای شرق، از جمله ایران، یک بستر اجتماعی - سیاسی عام تر و پابرجا تر در بخش اعظم قرن بیستم تشکیل میداده است. اما احزاب و گروهبندهایی که در دل این جنبش بورژوازی برای بدست گرفتن رهبری این جریان اجتماعی پیدا شدند بسیار متنوع تر بوده اند، خصلتی گذراتر داشته اند و برنامه های و خط مشی ها و اولویتهای سیاسی مختلف و بعضا حتی متضادی را دنبال کرده اند." (نقل از منصور حکمت. برای بحث بیشتر در این زمینه رجوع کنید به نوشته منصور حکمت، "سه جنبش، سه آینده"، در انترناسیونال هفتگی شماره ۷ در سایت هفتگی دات کام، www.haftegi.com، خرداد ۱۳۷۹). احزاب بوجود می آیند، سیمای سیاسی شان عوض میشود، اما جنبشها به مثابه یک واقعیت داده شده عینی جامعه پابرجا تر، مستقل از افت و خیزهای دوره ای و سازمانهای متعددی که در این بستر فعالیت میکنند، باقی میمانند. ۲- اما جنبش ناسیونال - اسلامی شرقی (ناسیونال را مترادف ملی بمنظور اجتناب از ترادف اسمی با جریانات "ملی - مذهبی" در اینجا بکار میبرم). یک جنبش معین بورژوازی در ایران است که در مقابل افق و سنت پرو غربی و آمریکایی، صف دیگر این طبقه، قرار دارد. مولفه های اجتماعی این جنبش را در سطح

اقتصادی میتوان در تلاش برای برقراری حاکمیت سرمایه در رقابت با سرمایه داری غرب و الگوهای این صف در ایران دید. باورهای ضد استعماری، شرقی، اسلامی و سنتی، خصوصیات پایه‌ای فرهنگی و اجتماعی این جریان است. ناسیونالیسم و ملی‌گرایی در ترکیبی با اسلامیت و اسلامی‌گرایی جوهر فکری و باورهای اجتماعی (اگر برای جلوگیری از اعتراض آتی شما نخواهم بگویم، "ایدئولوژی"). این جریان را شکل میدهند و میسازند. بخشهایی از این جنبش حتی خود را "سوسیالیست" قلمداد میکردند. اما سوسیالیسمشان به "سوسیالیسم" علی و "عدل علی" نزدیک تر بود و کوچکترین قرابتی با سوسیالیسم مارکس، سوسیالیسم کارگری و اروپایی نداشت و ندارد. همانطور که سوسیالیسم فئودالی کوچکترین قرابتی با سوسیالیسم علمی و مارکسی نداشت و یک جریان فکری ارتجاعی بود. همانطور که سوسیالیسم بورژوایی در شوروی کوچکترین قرابتی با سوسیالیسم کارگری و مارکسی نداشت. از طرف دیگر فرهنگ شرقی، ضدیت آشکار و پنهان با فرهنگ مدرن و امروزی و اروپایی یک رکن دیگر از باورهای این جریانات را شکل میدهد. جلال آل احمد یکی از پرچمداران این سنت فرهنگی سیاسی است. (در پرانتز: نظرتان راجع به آل احمد و صادق هدایت چیست؟) و این جنبش به لحاظ سیاسی و با استدلال‌ات متفاوت در حمایت از خمینی بسیج شد. به دفاع از جنگ ارتجاعی ایران و عراق پرداخت. در سرکوب سیاسی نیروهای کمونیست و آزادیخواه در فردای ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ شرکت کرد. در دوره ۳۰ خرداد به بعد به علت آنچه که "انحصارگری" جناح راست لقب دادند، از حاکمیت و حواشی حاکمیت کنار زده شدند. بعضا به مواضع مخالفت خوانی با رژیم "ولایت فقیه" برخاستند. اما در پس تحولات دوم خرداد، پس از یک دوره پراکندگی، با امید بسیار در حمایت از پروژه خاتمی برای نجات رژیم اسلامی قد علم کردند. و امروز پس از شکست دوم خرداد باردیگر دچار سردرگمی، پراکندگی و از طرف دیگر شده و از طرف دیگر بخشهایی از آن در تلاش برای انسجام بخشیدن و علم کردن پرچم جدیدی در درون این جنبش بسر میبرند. امیدوارم که مسئله کمی روشن تر شده باشد.

آقای طبرزدی شما می‌گوئید من اصرار زیادی دارم تا برای جنبش شما یک ایدئولوژی فرض کنم. اینطور نیست. اصرار خاصی ندارم. اما خواستار حکومتی سکولاریستی شدن جریانی را از ایدئولوژی و باورهای اجتماعی و عقیدتی خالی و تهی نمیکند. همانطور که من کمونیست و مارکسیست خواهان پر و پا قرص حکومتی سکولار و مدرن هستم و برای تحقق آن مبارزه میکنم. این دو وجه از خصوصیات یک پدیده در تناقض خاصی با هم بسر نمیبرند. اما من از شما میپرسم چه اصراری دارید که باورهای اجتماعی و فکری خود را در این بحث انکار کنید؟ شما از یک طرف می‌گوئید که یک جریان سوسیال دمکرات هستید. (بحث در این باره و تاریخ سوسیال دمکراسی را در ادامه دنبال میکنم). اما از طرف دیگر به من اعتراض میکنید که چرا برای جریان شما مختصات ایدئولوژیک معینی فرض میکنم؟ می‌پرسید آیا این تناقضی آشکار نیست؟ اما مگر سوسیال دمکراسی خود یک ایدئولوژی بورژوایی معین نیست؟ مگر در بهترین زمان خود جنبشی برای رفم در مناسبات سرمایه‌داری و نه لغو کار مزدی و نابودی نظام سرمایه‌داری در جامعه نبود؟ امروز که این جنبش وضعیت کاملاً پریشانی در اروپا دارد. به سوسیال دمکراسی در اسکانندیناوی و انگلیس و فرانسه و آلمان نگاه کنید. به موقعیت سیاسی تونی بلر و گرهارد

شرودر نگاه کنید. این جنبش اکنون در کمپ راست‌ترین جناح‌های سرمایه جهانی قرار دارد. متحد ناتوست. از اهداف اولیه‌اش در اوائل قرن بیستم چیزی باقی نمانده است. باور کنید خود پرچمداران اولیه جنبش سوسیال دمکراسی چنین تعبیری که شما از سوسیال دمکراسی و ایدئولوژی ارائه می‌دهید، از خود و باورهای خود ارائه ندادند. من می‌فهمم که فوکویاما و برخی دیگر از ایدئولوگهای بورژوازی دوران پس از سقوط بلوک شرق را "پایان عصر ایدئولوژی‌ها" نام نهادند. اما بسیاری از ایدئولوگهای فهم‌تر همین بورژوازی حاکم در غرب به این مسئله خندیدند.

شما می‌گوئید یک سوسیال دمکرات هستید. بسیار خوب! (به اینکه چگونه و طی چه پروسه‌ای سوسیال دمکرات شدید نمی‌پردازم.) اما برای یک لحظه به موقعیت جامعه و موقعیت سوسیال دمکراسی در جهان امروز نگاه کنید. به مصائب مردم در جامعه نگاه کنید. به فقر و بیکاری گسترده و اپیدمی فحشا و اعتیاد نگاه کنید. به بی‌حقوقی مردم و نابرابری زن و مرد نگاه کنید. به بالاگرفتن مجدد جهالت مذهبی، مردسالاری، نژاد پرستی و سقوط شان و حرمت انسان در جامعه نگاه کنید. به موقعیت کودک در جامعه نگاه کنید. به رها شدن هستی و زندگی انسانها به زیر دست بیرحم "بازار" و "رقابت" سرمایه‌داری نگاه کنید. به موقعیت فرودست کارگر و زحمتکش در جوامع بشری نگاه کنید. به تقسیم و شکاف طبقاتی جوامع نگاه کنید. آیا سوسیال دمکراسی امروز مدعی پاسخگویی به هیچکدام از این مصائب بیشمار مردم است؟ راهی برای خلاصی بنیادی از این مصائب در مقابل جامعه قرار داده است؟ آیا سوسیال دمکراسی چیزی جز جناح چپ خود طبقه حاکم سرمایه‌داری معاصر است؟ اما چرا شما در زمانی که سوسیال دمکراسی در بستر اصلیش شکست خورده است، هم پیمان در ناتو مدافع ضد انسانی‌ترین سیاست میلیتاریستی و جنگ طلبی است، هر روز مشغول زدن حقوق اجتماعی مردم و دستاوردهای کارگر و زحمتکش است، مدافع سوسیال دمکراسی شده اید؟

بینید زمانی مارکسیسم مد بود. در بخش اعظم قرن بیستم از اعتباری بزرگ در جنبشهای اجتماعی برخوردار بود. اندیشه انتقادی و انسانی مارکس و برابری طلبی عمیق نهفته در آن به نقطه امید صدها میلیون انسان کارگر و زحمتکش آزادیخواه و برابری طلب در جهان تبدیل شده بود. در این دوران بسیاری از جریانات غیر کارگری و غیر آزادیخواه، جریاناتی که مثلاً خواهان "صنعتی شدن" جامعه، خواهان "استقلال" از چنگ استعمار بودند، تحت عنوان عمومی کمونیسم و مارکسیسم قد علم کردند. توده‌ای‌ها، فدائیان، و بسیاری جریانات دیگر از این جنس و از نوع ایرانی آن بودند. این جریانات به اشکال متفاوت در محتوای آزادیخواهانه و انسانی مارکسیسم دست بردند. آن را مورد تجدید نظر قرار دادند. آن را از محتوای برنده و زیر و رو کننده‌اش تهی کردند. شکست بلوک شرق و پیروزی سرمایه‌داری غرب ضربه خیره کننده و حساسی نیز به آرمانهای والای انسانی مارکسیسم وارد کرد. و کلا فضای ضد کمونیستی چند سال اول دهه نود و تبلیغات کر کننده مبلغین بورژوازی در مورد "پایان کمونیسم" زمینه را برای چرخشهای فکری بسیاری در جهان هموار کرد. به یکباره بسیاری برای سوسیالیسم و کمونیسم شانه بالا انداختند. دمکرات و سوسیال دمکرات شدند. امروز نیز از قرار "سوسیال دمکراسی" در بورس است.

"حقوق بشر" در بورس است. و بسیاری خود را "سوسیال دمکرات" میدانند و با پرچم "حقوق بشر" به میدان آمده‌اند. آیا تلقی و یا "انتخاب" شما از چنین شرایطی در بازار ایدئولوژی جهانی تبعیت نمیکند؟ شما بگوئید!

شما میگوئید که در فعالیتها و مبارزاتتان مذهب و هر نوع ایدئولوژی را تفکیک میکنید. بنظرم واقعیت ندارد. به آرم بالای تک تک اعلامیه‌های خودتان نگاه کنید با جمله "به نام خداوند جان و خرد" شروع میشود. شما این تناقض را چگونه توضیح میدهید؟ می پرسید:

حشمت طبرزدی: شما فرمودید آزادی واقعی با پیوستن به کمونیست کارگری است. تاکنون گفته میشد آزادی واقعی فقط برای طبقه کارگر و برای پرولتاریا است ولی شما قبل از طبقه و خارج از آن سخن از برابری و آزادی میزنید. آیا این تفسیر جدید از مارکسیسم است؟ آیا شما هم به این نتیجه رسیدید که انسان بر طبقه اقتصادی و اجتماعی مقدم است؟ یا اینکه این آزادی و برابری فقط برای یک طبقه خاص است؟ در برداشت ما انسان میتواند خارج از وضعیت اقتصادی و اجتماعی آزادیخواه و دمکرات و تساوی طلب باشد ولی از یک سو سخن از طبقه میزنید و من را محکوم میکنید و از سوی دیگر حرف از آزادی واقعی و برابری همه انسانها در مرام کمونیست میزنید، آیا این تناقض نیست؟

علی جوادی: اجازه دهید کمی از مختصات جنبش مان بگویم. ما جنبشی برای آزادی و برابری انسانها هستیم. کمونیسم کارگری جنبشی برای دگرگونی و برپایه‌ای جامعه‌ای آزاد، برابر، انسانی و مرفه است. آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، اجتماعات، مطبوعات، تظاهرات، اعتصاب، تحزب و تشکل یک مطالبه فوری ماست. خواهان آزادی کامل و بی قید و شرط انتقاد و نقد در جامعه هستیم. خواهان آزادی مذهب و بی مذهبی هستیم. حق جستجو و اطلاع از حقیقت در مورد کلیه جوانب زندگی اجتماعی را حق تخطی ناپذیر همگان میدانیم. خواهان ممنوعیت سانسور، ممنوعیت کنترل دولت و سرمایه بر رسانه‌ها و بر اطلاعاتی هستیم که در اختیار شهروندان قرار میگیرد. خواهان آزادی انتخاب شغل، آزادی بی قید و شرط انتخاب لباس و پوشش هستیم. خواهان لغو کلیه قوانین و مقرراتی هستیم که نافی آزادی و حقوق فردی و مدنی افراد در جامعه است. خواهان این هستیم که کلیه این حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی وسیع، بی قید و شرط و برای همگان، ملاحظه کنید، تاکید میکنم، برای همگان، تضمین شده باشد. (برای توضیح همه جانبه تر این مطالبات رجوع کنید به "یک دنیای بهتر: برنامه حزب کمونیست کارگری"). ما حزب "صنف" کارگر نیستیم. ما جریانی هستیم که آلترناتیو کمونیستی و اجتماعی طبقه خاصی را، طبقه کارگر صنعتی مدرن را، در مقابل جامعه قرار داده‌ایم. ما افق آزادیخواهی و برابری طلبی خود را از این جنبش اجتماعی و از این نقد اجتماعی به جامعه سرمایه داری امروز گرفته‌ایم. هر کسی با اندکی مطالعه آثار مارکس به این درک پی میبرد. مقدمه انگلس را بر چاپ آلمانی مانیفست حزب کمونیست را بخوانید. میگوید:

>> سراسر تاریخ عبارت بوده است از تاریخ مبارزات طبقاتی، مبارزه بین طبقه استثمار زده و استثمارگر، بین طبقات محکوم و حاکم در مدارج گوناگون تکامل اجتماعی و نیز اینکه اکنون این مبارزه بجائی رسیده است که طبقه استثمار زده و ستمکش (پرولتاریا) دیگر نمیتواند از یوغ طبقه استثمارگر و ستمگر (بورژوازی) رهایی یابد مگر آنکه در عین حال تمام جامعه را برای همیشه از قید استثمار و مبارزه طبقاتی خلاص کند، - این فکر اساسی کاملاً و منحصرأ متعلق به مارکس است.<<

با این تفاسیر شاید دیگر لازم نباشد از "نو آوری" در مارکسیسم صحبتی کنم. کمونیسم مارکسی، کمونیسم کارگری همواره برای رهایی کل جامعه از وضعیت اسارت بار کنونی تلاش کرده است. آنچه ما میگوئیم عین مارکسیسم است. اما آنچه شما شاید شنیده اید عین سنت توده ایستی و پوپولیستی است که ما خود از منقدین درجه اول آن بوده ایم. ما اولین جریانی بودیم که در تاریخ سیاسی ایران خواهان مطالبه "آزادی بی قید و شرط سیاسی برای تمامی شهروندان" شدیم. برای آن مبارزه کردیم. جدل و پلمیک کردیم. و آن را به یک داده آزادیخواهی در جامعه ایران تبدیل کردیم که امروز ملاک و شاخص اصلی در تعیین آزادیخواهی هر جریانی به شمار میرود. به مباحث ما در بیست و سه سال پیش مراجعه کنید. (به نوشته "پوپولیسم در برنامه حداقل: نقدی بر "فدائیان خلق چه میگویند" نوشته منصور حکمت در ۲۲ سال قبل مراجعه کنید.) حتماً با من هم عقیده میشوید که باید این تاریخ را شناخت. باید تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران را شناخت.

اما آقای طبرزدی من هنوز از شما نوشته ای ندیده ام که حتی بطور سربسته و با توجه به شرایط سیاسی ایران خواهان آزادی بی قید و شرط همگان شده باشد. خواهان آزادی بی قید و شرط فعالیت کمونیستها و آزادیخواهان شده باشد. خواهان آزادی بی دینی و آزادی نقد دین در جامعه شده باشد. واقعیت این است که در جنبش ناسیونال - اسلامی آزادی بی قید و شرط معمولاً با "بی بند و باری" و یا "آنارشیزم" معنی و تعبیر شده است. از این زاویه به نقد این خصوصیت جنبش ما برخاسته اند. جامعه را "اسلامی" و مردم را "مسلمان" و با فرهنگی "متفاوت" از فرهنگ و تمدن غربی فرض کرده اند و آزادی بی قید و شرط را خواستی غربی و متناقض با این "سنت" و "فرهنگ" در جامعه "اسلامی" در ایران. تز "نسبیت فرهنگی" نیز چنین "تمایز" طلبی ارتجاعی را تماماً توجیه میکند و موجه جلوه میدهد. نظر شما چیست؟

از طرف دیگر ما مبانی تحقق این آزادیهای وسیع سیاسی و مدنی را در جامعه بر شمردیم و توضیح داده ایم. گفتیم که تجربه زندگی مردم حتی در جوامع اروپایی که در آن آزادیهای سیاسی نسبتاً با ثباتی وجود دارد، در دوره های بحران اقتصادی و اجتماعی حاکی از آن است که این حقوق در زمره اولین قربانان سرمایه برای خروج از بحران است. راه دوری نروید. برای مثال به تعرض طبقه حاکمه در آمریکا و اروپا به حقوق مدنی مردم پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر نگاه کنید. به علل عروج فاشیسم در اروپا نگاه کنید. ما گفتیم که آزادی فردی و مدنی همه جانبه و گسترده در جامعه ای میتواند متحقق شود، پایدار باشد، که خود آزاد باشد. از اجبار و انقیاد اقتصادی و ملزومات و نیازمندیهای سرمایه خلاص شده

باشد. و این تنها با از میان برداشتن انقیاد طبقاتی و اقتصادی انسانها ممکن و میسر است.

آقای طبرزدی شما پرسیده اید که آیا به این نتیجه رسیده ام که انسان بر طبقه اقتصادی و اجتماعی مقدم است؟ سؤال فلسفی مهمی است! اما در جواب باید بگویم که نه، از ابتدا سوسیالیسم را اینگونه درک کرده ایم. ببینید در سوسیالیسم اساس انسان است. چه در حیظه و ظرفیت فردی و چه در حیظه و ظرفیت جمعی. سوسیالیسم جنبشی برای رهایی و آزادی همه جانبه انسان در جامعه است. جنبشی است برای از میان بردن طبقات اجتماعی که جوامع انسانی را به طبقات گوناگون و متخاصم تقسیم کرده است. سوسیالیسم جنبشی است برای رشد و شکوفایی فرد و جامعه. جنبشی است برای اینکه انسان بر مقدرات خود غالب شود. از چنگ قوانین کور اقتصاد سرمایه داری و بازار و رقابت خلاص شود. انسانها خود، و نه بازار و نیازمندیهای سود و انباشت سرمایه، تعیین کنند که چگونه عمل کنند. چه تولید کنند. چگونه تولید کنند و به چه میزان مصرف کنند. سوسیالیسم جنبشی است برای رهایی فرد و تحقق انسانیت و خود ویژگی انسانی هر فرد در جامعه. ببینید در پس تمام مجادلات و تلاشهای ما در جامعه انسان، موقعیت انسان، حقوق انسان، رفاه انسان، آزادی انسان، برابری انسانها و شکوفایی و حرمت انسان نهفته است. اگر خواهان آزادی بی قید و شرط بیان هستیم، به این خاطر است که معتقدیم انسان یکبار به دنیا می آید، پس باید تمام حرفش را بزند. اگر خواهان لغو مجازات اعدامیم، به این علت است که حق حیات انسانها را حق طبیعی و تخطی ناپذیر هر فردی میدانیم. اگر خواهان بالاترین حقوق و استاندارد برای کودکان هستیم، برای این است که به کودک به مثابه یک انسان صاحب حق و حقوق کامل نگاه میکنیم و نه ظرفیت و پتانسیلی برای اینکه تبدیل به نیروی کاری در آینده شود. فردی شود که نیروی کارش را بفروشد تا سود سرمایه و چرخ سرمایه به گردش در آید. اگر خواهان برابری مطلق زن و مرد در برخورداری از مواهب زندگی و شرکت در تمامی شئون سیاسی و اجتماعی جامعه هستیم، به این علت است که زن و مرد تجسم انسانند. زن بر خلاف سنت اسلامی نیمی از مرد نیست. تمام انسان است. اگر خواهان نابودی فقر و فلاکت هستیم به این علت است که معتقدیم هرکس، به اعتبار انسان بودنش، به اعتبار چشم باز کردن به این جهان و جامعه انسانی باید از کلیه مواهب زندگی و محصولات اجتماعی برخوردار شود. این سوسیالیسم ماست.

اما جامعه ای که شما تصورش را میکنید، جامعه سرمایه داری. در این زمینه چه به انسانها عرضه میکند. در تفکر بورژوازی انسان به فرد تنزل و تقلیل پیدا میکند. فرد موجودی است که جایگاهی را در مناسبات اقتصادی و اجتماعی جامعه اشغال میکند. کارگر است. سرمایه دار است. کارگر باید برای فروش نیروی کارش با سایر فروشندگان مشابه رقابت کند. سرمایه دار نیز برای سود و انباشت سرمایه نیروی کار را استخدام کند. تولید را سازمان دهد. بیکار کند. و بکار گمارد. و این مجموعه جملگی از قوانین کور اقتصادی سرمایه و ملزومات آن تبعیت میکنند. موقعیت و مکان اقتصادی فرد در جامعه وارد معادله و مبنای ارزش گذاری او میشود. اصالت فرد در تفکر بورژوازی یعنی اصالت پول و کالا. یعنی اصالت بازار و مالکیت خصوصی و قدرت سرمایه اش. در این تفکر و سیستم، ارزش انسانها بر مبنای حجم کیف پول

جیشان تعیین میشود. همانقدر از حرمت و شان اجتماعی بهره مند میشوند که تعداد ارقام حساب بانکی شان بیانگر آن است. اگر پول دارند یعنی صاحب حرمت و اعتبارند. اگر پول دارند یعنی میتوانند مصرف کنند. اگر پول دارند میتوانند از امکانات رفاهی و اجتماعی جامعه برخوردار شوند. و اگر ندارند نمیتوانند. له میشوند و از بین میروند. به همین زمختی. به همین کراحت.

از اینروست که سوسیالیسم ما مبنای آزادیخواهی عمیق ماست. از اینروست که سوسیالیسم ما مبنای برابری طلبی عمیق ماست.

اجازه دهید که بحث در مورد "آزادیخواهی" و از طرف دیگر خواستار راه اندازی اقتصاد سرمایه داری در ایران شدن را به زمانی دیگر موکول کنم. کوتاه بگویم که آزادی با سرمایه داری در ایران با مختصات عوامل تولیدی سرمایه داری ایران ناسازگار است. غیر قابل جمع است. نمیتوان اقتصاد کار ارزان را سازمان داد و آزادی و حقوق مدنی را حفظ کرد. بی دلیل نیست که گسترش سرمایه داری در ایران، راه اندازی چرخ سرمایه داری در ایران، همواره مستلزم ایجاد ساختاری دیکتاتوری و استبدادی بوده است. استبداد شاهی ناشی از نیت و یا اخلاق دیکتاتوری شاه نبود، اساسا ناشی از ملزومات اقتصاد سیاسی جامعه بود. می پرسید:

حشمت طبرزدی: اگر من مثل شما فکر نکنم و معتقد باشم باید از همه ظرفیتهای برای آزادی ایران استفاده کنیم محکوم هستیم؟ دوست عزیز من پذیرفته‌ام که مذهب را از حوزه مسائل عمومی به حوزه خصوصی بفرستیم اما شما با همین نگرش شدید مذهبی یا ایدئولوژیک من را به مذهبی بودن در مبارزات متهم و بعد هم محکوم میکنید! شما میگوئید منتظری بد است و مذهبی است اما خودتان شدیداً مذهبی تحلیل میکنید! شما باید بهتر از من بدانید که جنگ آزادیخواهی فقط با ایدئولوژی مذهبی نیست بلکه لیبرالیته با هر نوع ایدئولوژی ناسازگار است. شما که خودتان رطب خورده هستید چرا منع رطب میکنید! شما نمیتوانید هم از کمونیست حرف بزنید و هم از آزادی و برابری واقعی. آزادی واقعی شعار لیبرالیسم است. آیا شما یک لیبرال هستید؟ آیا به نظر شما بین کمونیسم و لیبرالیسم آشتی برقرار میشود؟ به نظر من بین لیبرالیسم و مذهب آشتی برقرار نمیشود و من به همین دلیل در مسائل سیاسی و اجتماعی لیبرالیسم را انتخاب کردم و مذهب را به حوزه خصوصی فرستادم شما چه میکنید؟ چگونه در حالیکه یک وفادار به کمونیست کارگری هستید شعار آزادی واقعی سر میدهید؟

علی جوادی: آقای طبرزدی شما مختارید، همگان مختارند، هرگونه که دوست دارند فکر کنند و به هر چه که دوست دارند، باور داشته باشند. حرمت انسانی همگان برای ما محترم است. اما بحث بر سر نقد سیاسی و اجتماعی است. بحث بر سر نقد استراتژی سیاسی و مبارزاتی و جایگاه اجتماعی تفکرات سیاسی من و شما در جامعه است. نمیدانم چگونه میشود عقاید و نظرات را محکوم کرد. میتوان آنها را نقد کرد. رد کرد. محکومیت مقوله ای حقوقی است و به حوزه جرم و جرائم ارتباط پیدا میکند. نه، من

شما را محکوم نکرده ام. نظراتتان را نقد کرده ام.

اجازه دهید وارد این بحث که بنا به ادعای شما "شدیدا مذهبی" تحلیل میکنم، نشوم. این بیان بیشتر یک پلمیک ساده است تا نقد و استدلالی جدی و ارزشمند.

شما مدعی شده‌اید که "لیبرالیتته با هر نوع ایدئولوژی ناسازگار است." چرا؟ چرا چنین ادعایی میکنید؟ ابتدائاً باید دقت کرد که منظور از "لیبرالیتته" همان لیبرالیسم بورژوازی و نه "آزادخواهی" بطور علی‌العموم است. این درست است که "لیبرالیسم" اصولاً در دوران عروجش خود را تقابل با مذهب و سنتهای ارتجاعی فئودالی و ارزشهای سلطنت مطلقه تعریف کرد. در دورانی بزرگان این قلمرو فکری به نقد همه جانبه مذهب پرداختند. ولتر و ژان ژاک روسو و جان استوارت میل و جان لاک و منتسکیو آثار متعدد و با ارزشی در تاریخ تفکر و عقاید غرب در تقابل با مذهب و در تعریف حقوق مدنی انسان از خود بحای گذاشتند. بخشی از مبانی حقوق بشر و آزادیهای مدنی که امروز از آن صحبت میشود، مانند آزادی بیان و اندیشه، آزادی تجمع و تشکل از جمله احکام لیبرالیسم کلاسیک هستند. اما "لیبرالیسم" بمثابه جنبشی بورژوازی غالب و چهارچوبی است که طبقه بورژوازی معاصر از آزادخواهی تعریف کرده و مبنا قرار داده است. این لیبرالیسم نه تنها با هر "ایدئولوژی" بطور عموم ناسازگار نیست، بلکه خود در درجه اول ایدئولوژی بورژوازی معاصر در اسارت اقتصادی و سیاسی جوامع معاصر است. ایدئولوژی سرمایه‌داری و تقدیس بازار و مالکیت بورژوازی بر وسایل تولید و توزیع در جامعه است. در این تفکر جانبداری از آزادیهای فردی انعکاسی از آزادی عملکرد صاحب سرمایه بمثابه تجسم انسانی مالکیت خصوصی و تعدد و رقابت سرمایه و همچنین عملکرد سیاسی و حقوقی فرد بورژوا در جهان واقعی سرمایه‌داری است. شما باید بدانید که "لیبرالیسم" بورژوازی یک غالب و چهارچوب تعریف شده سرمایه از آزادخواهی است و نه خود آزادخواهی بطور علی‌العموم. نه تمام آزادخواهی بطور مشخص. آنچه که مسلماً در تفکر لیبرالیسم خدشه ناپذیر است، آنچه که در این تفکر تغییر ناپذیر و جاودانه است، مالکیت خصوصی بورژوازی است. حتماً میدانید که مقدس‌ترین و ذاتی‌ترین حق فرد در فلسفه لیبرالیسم، حق مالکیت است. به "بیانیه حقوق بشر" نگاه کنید. همین تقدس مالکیت خصوصی مبنای، نسبی بودن، محدود بودن، و طبقاتی بودن آزادی در فلسفه لیبرالیسم است.

اما تکامل و نقد همین روند و ترند فکری به مارکس و در افزوده او به تاریخ عقاید بشری و آزادخواهی واقعی انسان میرسد. مارکس و کمونیسم کارگری دقیقاً بر همین مبانی اقتصادی و طبقاتی لیبرالیسم بورژوازی در تعریف آزادی انسان انگشت می‌گذارند. آنچه که کمونیسم کارگری و مارکسی را از تلاشهای آزادخواهانه و برابری طلبانه پیشین، در دوران عروج سرمایه‌داری، مجزا میکند، این است که از نظر عملی و اجتماعی و همچنین از نظر آرمانی و فکری در برابر سرمایه‌داری، نه در برابر فئودالیسم، قد علم کرد. افق آزادخواهی مارکس این امکان را فراهم میکند که برای نخستین بار به آرمان آزادی و برابری انسانها به معنی واقعی کلمه در تقابل با موخرترین سیستم اقتصادی اجتماعی موجود بتوان جامه عمل

پوشاند. (برای بحث بیشتر در این زمینه به نوشته "دمکراسی: تعابیر و واقعیات" نوشته منصور حکمت، ۱۹۹۳، مراجعه کنید. رجوع کنید به سایت حزب کمونیست کارگری www.wpiran.org)

شما درست میگوئید آزادیخواهی هیچگونه قرابتی با مذهب و تفکر و سنت مذهبی نمیتواند داشته باشد. شاید بهتر است بگوئیم نباید داشته باشد. اینطور نیز بوده است. اما لیبرالیسم امروز بمثابه یک سنت سیاسی و نیروی اجتماعی در کنار مذهب است. خواهان بکار گیری قدرت کنترل کننده و مطیع کننده مخرب مذهب در حفظ نظم و آرامش در جامعه و جلوگیری از اعتراض کارگر و مردم به نهادها و بنیادهای جوامع موجود است. در اینصورت شما چگونه توسل به نیروهای طوق مذهبی را برای دستیابی به آزادیخواهی توضیح میدهید؟ آیا لیبرالیسم و "آزادیخواهی" مورد نظر شما نیز مانند سنت لیبرالیسم معاصر آغشته و همدست و نیازمند مذهب نیست؟ خواهان حفظ نفوذ و سلطه مذهب در حوزه "خصوصی" نیست؟ در این راستا "بنام خداوند جان و خرد" را چگونه توضیح میدهید؟

آقای طبرزدی امیدوارم تا اینجا باید روشن شده باشد که چرا برای آزادیخواه واقعی بودن، باید سوسیالیست بود. برای برابری طلب واقعی بودن باید سوسیالیست بود. چرا برای تحقق شعار آزادی و برابری و رفاه و ایجاد یک جامعه انسانی باید کمونیست بود و در صف و جنبش کمونیسم کارگری قرار گرفت؟ چرا ما از تمام کسانی که خواهان آزادی و برابری و رفاه انسانها هستند میخواهیم که به این صف بپیوندند.

اما چند سؤال:

۱- شما در پاسختان به نقد من گفته اید که "من در مورد متن مقاله حرفی نمیزنم زیرا با خیلی از مطالب آن موافق هستم." خواهش من این است که لطفا روشن و صریح بگوئید که با کدام بخشهای مقاله و نقد من موافقید؟

۲- آیا قبول دارید که پروژه خاتمی و دوم خرداد در اساس تلاشی برای حفظ و تداوم حاکمیت رژیم اسلامی بود؟ اگر اینطور است آیا دفاع خودتان از خاتمی و دوم خردادیها را، با هر نیتی، اقدامی در جهت تحکیم رژیم اسلامی بحساب نمی آورید؟

۳- شما تاکنون در قبال رژیم اسلامی مواضع گوناگون و متغیری اتخاذ کرده اید. این تغییرات را ناشی از چه تحولی میدانید؟ آیا نقدی به این مواضع در دوره های متفاوت دارید؟

۴- گفته میشود که زمانی از پروژه رفسنجانی دفاع میکردید؟ آیا حاضرید تمام سابقه فعالیتهای سیاسی خودتان را در معرض قضاوت عموم قرار دهید؟

۵- من سرود "ای ایران" را یک سرود ناسیونال-شوونیستی و فاشیستی میدانم. نظرتان در این باره چیست؟ ضدیت این تمایلات و شعائر با "آزادیخواهی" مورد نظرتان را چگونه توضیح میدهید؟

۶- نقد و نظرتان در باره پروژه اعاده و ابقای سلطنت در ایران چیست؟

آقای طبرزدی شما از من خواستید که نقد خود و پاسخ شما را در معرض قضاوت همگان قرار دهم. من

هم متعاقبا از شما سپاسگزار میشوم اگر پاسخ من به سئوالات خود را در اختیار دوستان و آشنایان و علاقمندان قرار دهید.

با پوزش از طولانی شدن مطلب. منتظر پاسخ شما هستم.

۲۸ دسامبر ۲۰۰۱